وجه اول در بیان ملازمه‌ی امتناع ادراک خداوند با تصریف ذوات

تفسیر باء به سببیت ثبوتی و تکوینی؛ سیال بودن مخلوقات سبب عدم ادراک ذات ثابت خداوند

با این تفصیلی که عرض کردم، آنچه که به ذهن می‌آید، چیست؟ حضرت علیه السلام می‌خواهند چه چیزی را به فطرت اذهان مخاطبین خودشان القاء کنند؟ چرا نمی‌شود خدا را شناخت؟ چرا خداوند ممتنع است؟ چرا باء دارد از اینکه او را درک کنید؟ خُب، ظاهر عبارت این است که از درک باء دارد؛ «بما ابتدع»؛ به‌سبب و استعانت. با این وجوهی که عرض کردم؛ که خلق فرموده «من تصریف الذوات». ذوات را از حالی به حالی می‌برد، وقتی از حالی به حالی می‌برد، از ادراک ممتنع است. تصریف به چه معنا است؟ ذوات به چه معنا است؟ لذا برای اینکه فرمایش شما بیشتر باز شود، باید نقل کلام کنیم به «تصریف الذوات».

همانطوری که ایشان وحدت و کثرت را گفتند، لب‌ه‌ی تیز شمشیر بیان ایشان روی کلم‌ه‌ی «تصریف» نیامد. تغیر را گفتند و بعد استدلال کرد‌ند، فرمودند ذاتش وجوب وجود دارد و امتناع دارد در ذهن بیاید. به عبارت دیگر از دلیلیت تصریف، در عبارتشان خیلی استفاده‌ی بیّن نفرمودند. فقط در آخر کار سومی خوب بود که فرمودند عقل می‌گوید تصریف نمی‌تواند در آن بیاید. اگر باء در «ممتنع عن الادراک بما ابتدع...»، باء اثباتی باشد، یک جور معنا می‌شود. یعنی عقول نمی‌توانند به وسیله‌ی اینها برسند. اما ممکن است که باء، غیر اثباتی باشد؛ باء ثبوتی باشد. «ممتنع عن الادراک بما ابتدع»؛ یعنی اساساً چون در خلق او حالت تصریف است، نمی‌توانند درک کنند. نه اینکه چون تصریف را آورده است، برای عقول واضح شده که ممتنع است. دو بیان است؛ شما به عبارت رنگ ثبوتی بدهید که اصلاً چرا ممتنع است؟؛ چون خلق مثل یک نهر روان است. نهر روان نمی‌تواند ثابت را درک کند. امتناع را از این ناحیه بگوید، نه اینکه عقول بخواهند استدلال کنند. البته آن هم درست است و به آن هم می‌رسیم. می‌خواهم وجوه را عرض کنم.

بنابراین باید ببینیم منظور از «تصریف الذوات» چیست. عرض کردم «تصریف» دو نوع است.

«تصریف» به‌معنای آوردن مختلفات. «وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ»[1]؛ «نصرّف الآیات» به این معنا نیست که یک آیه را بردارید و چند حالت به آن بدهیم. خدای متعال یک آیه را بردارد و چند حال به آن

بدهد. اگر منظور را آیات قرآن بگیریم. «تصریف الآیات» چیست؟ یعنی آیات گوناگون؛ آیات جور و واجور. تصریف این است. نه اینکه یک آیه را برمیداریم و از حالی به حالی میبریم. تصریف الذوات، یعنی ابداع ذوات متنوع. ذوات جور و واجور؛ یکی زرد است، یکی سفید است، یکی آسمان است، یکی زمین است. نه اینکه یک ذات آب را برمیداریم و یکی اینکه بخار باشد. این هم تصریف است. پس دو جور تصریف است. باید ببینیم «تصریف ذوات» کدام یک از آنها است. هر کدام از آنها هم نقش خودش را ایفاء میکند.

خدای متعال انواع مایات و اشیاء را خلق کرده است. در چند سطر دیگر حضرت میفرمایند: «مستشهد بکلیة الاجناس علی ربوبیته». درست مثل کلاس حکمت و معقول است. این استشهاد، یک نحو تصریف است. «کلیة الاجناس»، یعنی الاجناس الکلیة المتفاوتة. معقولات عشر متباین به تمام ذات هستند، این هم اینطور است. اجناس کلیهاند. پس تصریف دارند. تصریف به این معنا است، یعنی «اجناس متنوعه، مختلفة». یک تصریف هم بهمعنای یک شیء است. یک ذات را در نظر بگیری، خدای متعال آن را از حالی به حالی میبرد. انسان است، تصریف الذوات؛ جنین است، طفل است، جوان میشود، پیر میشود، میمیرد؛ «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ»

[2]. این هم تصریف است. در اینجا تنوع نیست، از حالی به حالی بردن است. مثل «تصریف الریاح» است. از «تصریف الریاح» کسی به ذهنش نمیآید که یعنی چند جور باد. ولو باطنش ممکن است؛ مثل باد صبا و... . ولی ظاهر عرفی «تصریف الریاح» این نوع نیست. «تصریف الریاح» این است که یک باد از این منطقه بهآن منطقه میرود؛ از حالی به حالی میشود.

حال برگردیم. حضرت علیه السلام میفرمایند: خداوند متعال «ابتدع من تصریف الذوات»، ذوات را به دو نوع تصریف کرده است. از این معلوم میشود که ممتنع عن الادراک؛ نمیشود به او رسید. چطور میشود؟ یک وجه سادهاش این است: کسی که میخواهد درک کند، اگر جوهرهی ذاتش در حال تبدل باشد، اصل درک این است که وقتی میخواهد درک کند، از ان‌حیه‌ی مدرِک باید یک هویت و ثباتی باشد تا بگوید من هستم تا او را هم درک کنم. تا بیایی «انا» بگوید، محو میشود؛ محتاج است که خالق او یک وجود جدیدی به او بدهد. اگر آن را ندهد، دیگر تمام میشود. خُب، پس «تصریف ذوات» امتناع از ادراک میآورد، برای کسی که ثابت است و مفیض است. لحظهی بعد اگر او به تو وجود ندهد، تو نیستی. چطور میخواهی میخ وجود خودت را بکوبی و بر گردی و او را درک کنی؟! لحظهی بعد هم او باید ایجاد کند. کسی که لحظهی بعدی باید ایجاد شود، میخ ثابتی ندارد تا برگردد و بگوید حال میخواهم درکش کنم. همان لحظهی بعد تو که میخواهی درک کنی، او باید بدهد. پس در افاضهی لحظه بعدی ممکن نیست بتواند میخ را کوبیده باشد و برگردد و محیط به ذات او شود.

شاگرد: دراینصورت که کل شناخت زیر سؤال میرود، نه تنها شناخت ذات. همهی شناخت ما روی فضای ثبات است.

استاد: اشکال ایشان دال‌ّبر این است که این وجهی که گفتم وجه خوبی نبود! خُب، این یک وجه بود. پس زمینهی عبارت در ذهن شریف شما فراهم شد. این «بما ابتدع» خیلی کار انجام میدهد. یعنی حضرت علیه السلام از این «باء» استفاده کردهاند تا چندین وجه را القاء کنند و در این کلام تعبیه کنند. یکی از وجوه بیان شد. روی آن تأمل کنید.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. سورهی انعام، آیهی ۱۰۵.

[2]. سوره‌ی مومنون، آیه‌ی ۱۵.

بازبینی #1
ایجاد شده 22 ژوئیه 2024 15:53:49 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 ژوئیه 2024 15:55:27 توسط ... .